

تمثیل حیوانات در مثنوی هفت اورنگ

دکتر علی اکبر افراسیاب پور¹

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

چکیده

«تمثیل» برای بیان مفاهیم عرفانی و رمزی بسیار کارآمد بوده است و تمثیل حیوانی و انسانی در ادبیات تعلیمی و عرفانی عمومیت دارد. جامی در مثنوی هفت اورنگ بیش از ده حکایت از حیوانات آورده است و همچنین از تمثیل‌های نمادین حیوانی بهره گرفته و در آن‌ها حیوانات را با شخصیت‌بخشی و انسان‌نگاری به عرصه آموزش اخلاقی و عرفانی وارد می‌نماید. از ریشه اساطیری و توتمی آن‌ها نیز غافل نبوده و با استفاده از تجربه پیشینیان به حیوانات و به ویژه پرندگان، حیاتی معنوی بخشیده است. در این مقاله عمده تمثیل‌های حیوانی در هفت اورنگ معرفی و بررسی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تمثیل، نماد، توتم، اسطوره، انسان‌نگاری، عرفان، سیر و سلوک.

1- ali412003@yahoo.com

تاریخ پذیرش
91/10/25

تاریخ دریافت
91/7/30

مقدمه

«تمثیل» به معنای مثل آوردن، تشبیه کردن و نگاشتن پیکر و نمودن صورت چیزی است و در ادبیات فارسی و عربی، داستان، حدیث، شعر و مانند آن را به عنوان مثال آوردن برای تأیید گفته و نوشته خود یا اثبات درستی آن به کار می‌برند. یا اینکه حکایتی را برای اثبات هدفی گفتن است. (انوری، 1382، ج 1: 661). در علم بیان در دو معنی عام و خاص به کار می‌رود. در معنای عام، تمثیل همان تشبیه است. (ابوالقاء، 1394، ج 2: 74؛ طریحی، 1362، ج 5: 471). در معنای خاص، تمثیل نوعی خاص از تشبیه می‌باشد و «بعضی از گونه‌های تشبیه، تمثیل به شمار می‌آید.» (جرجانی، 1954: 84) و اغلب به تشبیه تمثیل و استعاره تمثیلیه تقسیم گردیده است.

حکایت تمثیلی (Allegorical tale) را در دو بخش تمثیل حیوانی یا فابل (Fable) و تمثیل انسانی یا پارابل (Parable) بررسی نموده‌اند که آن‌ها دارای دو معنای ظاهری و باطنی هستند، یعنی معنایی در زیر واژه‌های نمادین و رمزآمیز نهفته است و در آن‌ها دو هدف دیده می‌شود: یا تعلیم اخلاق و عرفان می‌باشد و یا تعلیم و نقد امور اجتماعی است. امروزه تمثیل، معنایی گسترده یافته و تشبیه مرکب، استعاره مرکب، ضرب المثل، استدلال، اسلوب معادله، حکایات اخلاقی و قصه‌های حیوانات را در برمی‌گیرد. آن‌جا که با روایت‌های اسطوره‌ای همراه است، «تمثیل روایی» (Macqeen, 1978, P.18) و اگر با بحران‌های روحی انسان ابتدایی درآمیخته «تمثیل روانی» و مانند این‌ها خوانده شده است.

در این میان، قصه‌های حیوانات یا حیواناتی که رمز و نمادی برای معناهای باطنی هستند، در ادبیات جایگاه خاصی دارد. انسان‌نگاری و شخصیت بخشی به جانوران و حتی گیاهان و جمادات یکی از شگردهای عمومی در این نوع تمثیل‌ها به شمار می‌آید؛ چنانکه در تمثیل‌های عرفان مسیحی هم، مرگ، امید و خرد از شخصیت‌های داستان می‌باشند. (Abrams, 1999, P.5) در دستور عشاق فتاحی، «حُسن» و «دل» قهرمانان داستان هستند و مثال‌های فراوان در ادبیات فارسی و عربی که حوزه‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرند. «از نظر محتوا و مضمون نیز به تمثیل‌های اخلاقی، سیاسی تاریخی، رمزی، اندیشه و رویا و از لحاظ صورت به مثل، اسلوب معادله، حکایت حیوانات، حکایت انسانی و مثالک تقسیم گردیده است.» (فتوحی، 1385: 269)

در ادبیات عرفانی از لحاظ محتوا، بیش از همه «تمثیل‌های رمزی» و از نظر صورت، حکایت انسانی و حیوانی عمومیت بیشتری دارد، اگرچه از دیگر انواع تمثیل هم استفاده می‌شود. اما در همه آن‌ها تصویرهای نمادین و معنای باطنی و کشف رمز برای درک آن‌ها از اهمیت برخوردار است، چرا که برخی از این رموزها را گوینده نمی‌گشاید، چنانکه عطار در منطق الطیر «بوتیمار» را رمزگشایی نمی‌کند و منظور انسان‌های دون همت است که به اندک دلخوشند. اما بسیاری از نمادها عمومیت دارند و قابل شناخت هستند؛ چنانکه انسان‌های زرنگ به پلنگ، افراد مکار و مرموز به روبه، آدم‌های درنده خو به گرگ، انسان‌های پاک به کبوتر و مانند آن نمادپردازی شده‌اند.

از دیدگاهی دیگر این حیوانات به توتمیسم و مراحل آغازین فرهنگ بشری مربوط هستند که به طور فراگیر در میان همه اقوام و فرهنگ‌ها مشاهده شده است، چنانکه به اسطوره‌ها و کهن الگوهای مندرج در ناخودآگاه جمعی انسان نیز مربوط می‌شود. توتم (Totem) نیای گروه و نگهبان قوم بوده و در اکثر قبایل اولیه وجود داشته است. جالب اینکه در متون نظم و نثر ادبیات فارسی اغلب از حیواناتی نمادپردازی شده و در قالب انواع تمثیل آمده است که از توتم‌های کهن اقوام هستند و ریشه در اساطیر باستانی دارند.

نورالدین عبدالرحمن جامی (817-898ق) که از بزرگ‌ترین شاعران و عارفان و محققان قرن نهم در علوم دینی و ادبی به شمار می‌آید، اثری منظوم به نام مثنوی هفت اورنگ یا سبعة دارد که در ظاهر به پیروی از خمسه نظامی سروده شده است. در این اثر انواع تمثیل‌ها از نظر محتوا و صورت به کار رفته و جایگاه حیوانات در آن به دو شکل دیده می‌شود؛ هم حکایت حیوانات دارد و هم با انسان انگاری به حیوانات شخصیت بخشیده و در انواع دیگر تمثیل‌ها وارد نموده است. در این مقاله حکایت حیوانات و شخصیت بخشی به آن‌ها در دیگر انواع تمثیل، از مثنوی هفت اورنگ استخراج گردیده و به اختصار رمزگشایی شده است.

جامی از عارفانی است که در این مثنوی تعلیمی، از زبان خاص عرفانی استفاده کرده است، یعنی هم از اصطلاحات رسمی این دانش بهره گرفته و هم از رمزهای تصویری خاص یاری می‌گیرد. تصویرهای آن از نمادپردازی ادبیات عرفانی مایه دارد که با سنایی به طور رسمی ظهور می‌یابد و هر عارفی رمزهای خاصی بر آن می‌افزاید و بخشی از آن‌ها به

106 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

حیوانات اختصاص دارد، چنانکه اصطلاحات میخانه‌ای، قلندری، اسطوره‌ای، دینی، عشقی و مانند این‌ها هم در آن تصویرها دیده می‌شود. عطار در *منطق‌الطیر* ساختار منسجمی از نمادهای حیوانات را به کار می‌گیرد و بیش از بیست پرند را انسان انگاری می‌نماید و هر یک را نماینده یکی از اصناف و صفات انسانی قرار می‌دهد.

من زفان و نطقِ مرغان سر به سر با تو گفتم فهم کن ای بی خبر
در میان عاشقان مرغان درند کز قفس پیش از اجل بر می‌پزند

(عطار، 1382: 439)

موضوع و روح حاکم بر داستان‌های سنایی، عطار و مولوی و جامی حول محور چهار عنوان قرار می‌گیرند که عبارتند از: 1- داستان‌های عارفانه، 2- داستان‌های حکمی، 3- داستان‌های قرآنی 4- داستان‌های تمثیلی. در تمثیل‌ها، اصلی بزرگ و مطلبی اخلاقی یا عرفانی ذکر می‌شود.

در مثنوی هفت اورنگ تمثیلی از هفت مرحله سلوک و هفت شهر عشق دیده می‌شود که جامی از سنایی، عطار و مولوی پیروی نموده است و آموزه‌های عرفانی را در قالبی نظیر *خمسه نظامی گنجانده* و با ابتکارهای خاص، حکایات مرسوم در مثنوی خود احیا نموده است. جامی اغلب از حیواناتی نام برده است که از توت‌های اقوام اولیه ایرانی به شمارند یا در اساطیر باستانی سابقه داشته‌اند. گاو، اسب، شیر، اژدها، گراز، گرگ، فیل، ببر، پلنگ، آهو و گوسفند از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌آیند. این توت‌ها و اسطوره‌ها، نمادهایی هستند که در ناخودآگاه جمعی ایرانی همواره حضور داشته‌اند و حتی در هر دوره به فراخور فرهنگ و اندیشه عصر، باز آفرینی می‌گردند.

جامی درباره تمثیل‌ها و حکایات چنین عقیده‌ای دارد:

باشد اندر صورتِ هر قصه‌ای خرده بینان را ز معنی حصه‌ای
صورت این قصه چون اتمام یافت بایدت از معنی آن کام یافت
ز آن غرض نی‌قیل و قال ما و تست بلکه کشف سرّ حال ما و تست

(جامی، 1385: 362)

الف - حکایت حیوانات (Beat Fable)

در این نوع تمثیل، قهرمانان، حیواناتی هستند که آموزه‌های انسانی از زبان آن‌ها بیان می‌شود. در مثنوی هفت‌اورنگ این حکایات کوتاه و ساده برای تعلیم و آموزش عرفان و معنویت به کار می‌روند و چه بسا از منابع دیگر اخذ گردیده‌اند، ولی با دگرگونی‌هایی برای بیان مقاصد خاص عرفانی، آن‌هم در زبان شعر طراحی می‌شوند. در این تمثیل‌ها هر حیوانی سمبل یکی از شخصیت‌ها یا مظاهر مادی و معنوی است که صفاتی خاص را نمایش می‌دهد و جنبه تعلیمی در آن منظور شده است. از درون‌مایه آن‌ها دریافت می‌شود که عنصر زمان و مکان در عمده حکایات مبهم است، با اینکه لحن بیرونی شخصیت‌ها رعایت نمی‌شود، از نظر لحن درونی و منطق حاکم بر گفتار و گزینش خاص واژگان قدرت دارد. حیوانات در مثنوی هفت اورنگ به اختصار عبارتند از:

1- شتر و روباه

شتری لاغر و ضعیف از سنگینی کوهان خود در رنج است و از روباه مشورت می‌خواهد، روباه می‌گوید اگر در آب فرو رود، بارش سبک می‌شود، شتر در آب فرو می‌رود و بارش چند برابر سنگین‌تر می‌گردد:

یکی اشتر از ضعف چون عنکبوت	سوی دشت شد تار تن کرد قوت
ز بس بوده کوهان او بار سنج	به پشتش از آن آمده کوه رنج
دو چارش فتاد از قضا روبه‌ی	ز حالات حیلت گران آگهی...

(همان: 942)

هنگامی که دچار زیان می‌گردد به روباه نفرین می‌کند. در این تمثیل، جامی به معشوق و مشاور حقیقی پناه می‌برد و از او می‌خواهد که انسان را از چنین حيله‌گرانی نجات دهد.

بیا ساقیا فکر آن باده کن	که دل را بود از حیل ساده کن
به یک جرعه‌ام ساز از آن شیر گیر	خلاصی ده از مکر روباه پیر

(همان: همان)

در این حکایت به جایگاه انسان کامل و هدایت الهی اشاره دارد که اگر کسی از ناقصان و مکاران پیروی کند و با آن‌ها مشورت نماید، دچار ضلالت و خسران می‌گردد و از طرفی هدایت را از سوی خداوند می‌داند. در این جا «شتر» نماد ساده لوحی و در راه ماندگی است و «روباه» نماد حيله‌گری و معلم‌های دروغین است که با دانش و ایمان اندک می‌خواهند

108 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

دیگران را نجات دهند اما گمراه می‌سازند. این حکایت در تفسیری دیگر نماد نیروهای درونی انسان است؛ یعنی روباهِ نفس، انسان را به گمراهی می‌کشاند.

2- مرغ ماهی‌گیر و ماهی ساده

در این حکایت یک مرغ ماهی‌گیر پیر از شکار ناتوان می‌گردد و با حيله یک ماهی ساده را صید می‌کند. با ماهی طرح دوستی می‌اندازد و با حيله از او می‌خواهد تا دهان او را ببندد تا از آسیب او در امان ماند و هنگامی که ماهی ساده به نزد او می‌رود آن را می‌گیرد.

به عمان یکی مرغ فرتوت بود	که از ماهیش قوت و قوت بود...
ز ناگه یکی ماهی او را بدید	بدو کرد آغاز گفت و شنید...
بیا تا ز هر تیرگی خم زنیم	زمانی به هم از صفا دم زنیم...
دهانم به آن رشته محکم ببند	که تا باشی ایمن ز هر ناپسند...
به یک جستن او را ز جا در ربود	فکندش به جایی که گویی نبود...

(همان: 952)

سپس جامی مانند حکایت قبلی به خداوند پناه می‌برد تا هدایت‌های الهی انسان را از گمراهی و هلاکت نجات بخشد:

بیا ساقی آن جام گیتی فروز	که شب را نهد راز بر روی روز
بده تا ز مکرآوران جهان	نماند ز ما هیچ مگری نپنهان

(همان: 952)

در داستان‌های تمثیلی و رمزآمیز این نتیجه‌گیری‌ها به منزله نوعی رمزگشایی است که معانی باطنی را آشکار می‌سازد و گاهی نیز این گشودن رمز به خواننده واگذار می‌شود. در هر حال هدف اصلی از تمثیل در همین نتیجه‌ها نهفته است.

3- زاغ و تقلید از کبک

این حکایت، مثلی مشهور است و مورد توجه جامی هم قرار گرفته است؛ زاغی که می‌خواست مانند کبک راه برود، راه رفتن خود را نیز فراموش کرد که به تقلید کورکورانه و نتایج آن اشاره دارد. جامی در ضمن آن از فاخته، تیهو و درآج هم نام می‌برد که هر سه نمادهایی برای عاشق هستند که به باغ عشق می‌ورزند.

زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید..
عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته
(همان: 431)

4- غوک و ماهیان

غوکی همواره از سفر به دریا سخن می‌گفت تا اینکه چند ماهی را تشویق به این سفر نمود، اما هر جا رفتند از دریا خبری نیافتند و همگی به دام صیادی افتادند و با کوشش فراوان خود را از خشکی به دریا انداختند و آنوقت دریا را پیدا کردند.

نیم مرده چو رسیدند به بحر جام مقصود کشیدند به بحر
دانش و بینش‌شان روی نمود کانچه می‌داد نشان غوک چه بود
زنده در بحر شهود آسودند غرقه بودند در آن تا بودند
(همان: 477)

انسان از نعمت‌هایی که دارد غافل است و هنگامی که آن‌ها را از دست می‌دهد به ارزش و اهمیت‌شان آن‌ها پی‌می‌برد. همچنین هر سالک و خداجویی که به دنبال حق می‌گردد، اگر دقت نماید درمی‌یابد که خداوند همه جا حضور دارد و بلکه پیام می‌دهد که سالک باید در درون خود به حق گراید. غوک نماد تبلیغ‌کننده و علوم سمعی است و ماهی نماد سالکی است که تا گام در راه نگذارد به شهود نمی‌رسد و از شنیدن تا دیدن فاصله است. همچنین در این حکایت نکته‌ای معرفت‌شناختی نیز نهفته است؛ که شناخت و معرفت از طریق «ضد» امکان‌پذیر است، غوک که آب و خشکی (در مقابل آب) را تجربه کرده بود، به معرفت رسیده بود، اما ماهی‌ها که فقط در آب زندگی کرده بودند به معرفت دست نیافته بودند و حتی همان آب را هم نمی‌شناختند.

5- زاغ کور

زاغی کور از دریایی شور، آب می‌نوشید. روزی حواصیلی آمد و گفت: بیا تا از چینه‌دان خود، آب شیرین به تو بدهم، تا از این شوری نجات پیدا کنی. زاغ نپذیرفت، و ترجیح داد که با آب شور خود بسازد چون:

گفت ترسم کآب شیرین همچو چشم طعم آب شور گردد ناخوشم

110 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

ز آب شیرین مانم و باشد نفور طبع من ز آبشخور دریای شور
 به که سازم هم به آب شور خویش تا نیاید رنج بی آبیم پیش
 (همان: 342)

در این حکایت به استقلال و عدم وابستگی تکیه دارد چرا که وابستگی انسان را از هویت خود تهی می‌سازد. پیام عرفانی آن این است که از خود بطلب هر آنچه می‌خواهی که نیاز مقدمه محرومیت است.

6- روباه و مادرش

روباهی به فرزند خود گفت: در باغ آنقدر میوه نخور که سنگین گردی و نتوانی از گرگ بگریزی. بچه گفت: حرص به خوردن، این خطر را از یادم می‌برد:

گفت ای مادر چو بینم میوه را کی توانم کار بست این شیوه را
 حرص میوه پرده هوشم شود وز گزند سگ فراموشم شود
 (همان: 346)

حرص و آز، سالک را از رسیدن به هدف باز می‌دارد و انسان‌ها اغلب اسیر حرص و طمع خود می‌شوند. در حکایتی مشابه، بچه از مادرش می‌خواهد که ترفندی برای نجات از سگ به او بیاموزد و مادر می‌گوید:

گفت: از آن بازئی نبینم به که تو در دشت باشی او در ده
 (همان: 99)

در منابع دیگر هم این حکایت آمده که بهترین راه برای نجات از دشمنانی چون هوی و شهوت و گناه این است که انسان هرگز به سوی آن‌ها نرود و ملاقات نکند.

7- خروس و مؤذن

مؤذنی به خروس گفت: تو بهترین وقت شناس هستی، با این دانایی باید جایگاهت کنگره عرش باشد، چرا در خرابه زندگی می‌کنی؟ خروس پاسخ داد:

گفت بود اول مرا پایه بلند شهوت نفسم بدین پستی فکند
 گر ز نفس و شهوتش بگذشتمی در ته هر مزبله کی گشتمی
 (همان: 347)

در دیدگاه عرفانی همه گرفتاری‌های انسان به سبب پیروی از نفس است و گرنه همه انسان‌ها دارای فطرت الهی هستند. به همین دلیل سیر و سلوک روشی برای رهایی از نفس است. خروس و مؤذن نماد بیدارکنندگی، ارشاد و دعوت به سوی حق هستند.

8- مرغابی و لاک پشت

لاک‌پشتی با دو مرغابی دوست بود و هنگامی که مرغابی‌ها برای سفر آماده شدند، لاک‌پشت درخواست نمود که او را تنها نگذارند. چوبی آوردند تا لاک پشت به دندان گیرد و مرغابی‌ها دو سر آن را بگیرند و با هم پرواز نمایند. در هنگام پرواز، گروهی از این صحنه تعجب نموده و سخن‌ها گفتند. لاک‌پشت خواست پاسخ بدهد که سقوط نمود:

بانگ برآمد ز همه کای شگفت	یک کشف اینک به دو بط گشته جفت
بانگ چو بشنید، کشف لب گشاد	گفت که حاسد به جهان کور باد
زد لب خود بود گشادن همان	ز اوج هوا زیر فتادن همان
جامی ازین گفتن بیهوده چند	زیرکئی ورز و لب خود ببند

(همان: 415)

سخن آنقدر اهمیت دارد که سالک را از افلاک به خاک می‌اندازد. نه تنها با زبان، گناه می‌توان خرید که در عرفان کردار باید نه گفتار. این حکایت شبیه به حکایت زاغی است که قالب پنیر خود را انداخت و نتیجه عرفانی در آن با اشاره به آسیب‌های زبان، سخن‌های بیهوده و گفتاری که عواقب و نتایج آن بررسی نشود، روشن می‌شود.

9- باز و درنا

کلنگی (درنا) بر لب دجله پرواز می‌کرد و از کرم‌ها و ماهی‌های کوچک ساحل تغذیه می‌نمود. روزی بازی شکاری را دید که در آسمان کبوتری را شکار کرد:

گفت من خود به جثه زو بیشم	شیوه او چرا نیندیشم
باد از این کار و بار خویشم شرم	که به کرمی شوم چنین دل گرم...

با این خیال به آسمان پرواز نمود و کبوتری دید که برای شکار مناسب بود، به سوی او رفت، اما چون نتوانست اوج بگیرد، در مردابی سرنگون شد. شخصی که در کنار دجله لباس

112 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

می‌شست، او را برداشت و برای کباب کردن با خود برد. یکی از او پرسید این چه مرغی است؟ گفت:

این کلنگیست کرده شهبازی خورده زین صنعت تبه بازی
هر که افزون کشد قدم ز گلیم افکند خویش را به ورطهٔ بیم
(همان: 92)

در عرفان نه تنها انسان که همهٔ موجودات دارای مراتب و جایگاه خاص هستند و برای کمال نیز باید از مسیری شایسته حرکت نمود و گرنه به گمراهی می‌انجامد.

10- الاغ و شترِ لاف زن

جامی دربارهٔ نتیجهٔ لاف و گزاف نکاتی بدیع دارد، از جمله دو تمثیل زیبا از زبان حیوانات:

زد خری لاف با خران دگر که مرا رخس رستم است پدر
داد از آن‌ها یکی جوابش باز که گواه تو بس دو گوش دراز
روبهی گفت با شتر که عمو ز کجا می‌رسی درست بگو
می‌رسم گفت حالی از حمام شسته‌ام ز آب سرد و گرم اندام
گفت روبه که شاهدهی اینست بس بود دست و پای چرکینت
(همان: 150)

جامی در این مثنوی بخشی از ادبیات تعلیمی را به نمایش گذاشته است و حکایات قرآنی، حکمی، عرفانی و تمثیلی را در انواع مختلف آورده که در لایه‌های درونی به سلوک عرفانی اشاره دارد.

ب: تمثیل‌های نمادین

با اینکه تمثیل و نماد تفاوت دارند، در اینکه معانی و حقایق نامرئی و باطنی را تصویر می‌کنند، اشتراک دارند و یک تمثیل می‌تواند با مجموعه‌ای از نمادها شکل بگیرد. «تمثیل، ساختاری از تصویرهاست که معانی متعددی را بیان می‌کند. قلمرو معنی در تمثیل محدودتر از نماد است.» (Batson, 1988, P. 14). در این‌جا منظور، تمثیل‌هایی است که با استفاده از نمادهای حیوانات در مثنوی هفت اورنگ به کار رفته و برای هر حیوان نقشی خاص یا کارکردهای متعدد در نظر گرفته شده است.

نماد حیوانات در این مثنوی کاربردهای فراوانی یافته است. یکی از این حیوانات «آهو» و در عربی غزال است که از «اسود» در اوستا و سنسکریت گرفته شده و به معنای تند و چست و تیز می‌باشد. در فرهنگ‌ها نماد رمندگی و دوندگی و گاهی نجات، مظلومیت، بی‌گناهی، قربانی، پاکی، زیبایی و حتی معشوق است. اما در عرفان، آهو نماد اهل الله و اهل معرفت است.

آهو بی‌ام ز عمر ناشده سیر آهو بی را چه تاب پنجه شیر
(جامی، 1385: 43)

یعنی که در این سرای بی‌سور لایق به همند آهو و گور
(همان: 895)

درباره رسول اکرم (ص) و خصایص او می‌گوید:

چو آهو چین بی خطا پیکری چو طاووس فردوس جولانگری
تذروی رسیده ز باغ بهشت فروزنده‌تر از چراغ بهشت
(همان: 916)

نور عدلش ز مطلع احسان همه آفاق را رسد یکسان
باز و تیهو شوند هم بازی گرگ و آهو کنند هم رازی
(همان: 14)

جامی، آهو را بیشتر نماد زیبایی گرفته است:

یک پسر چون آهو چین مشکبار از شکارستان غیبش شد شکار
(همان: 328)

دیدم از دور یک گروه زنان سوی آن جلوه‌گاه گام زنان
نه زنان بل ز آهوان رمه‌ای هر یکی را ز ناز زمزمه‌ای
(همان: 238)

در ماجرای مجنون که به یاد لیلی، آهو را از دست صیاد نجات می‌دهد و گوسفندی به جای آن می‌دهد، آهو را می‌بوسد:

114 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

می‌بوسیدش به جای لیلی پس می‌کردش فدای لیلی
(همان: 826)

در مثنوی جامی، «سگ» تمثیل تواضع و گوش به فرمانی است و نظر به سگ اصحاب
کهف دارد:

چون شد از بار دل گرانم پشت	حلقه شد چون دم سگانم پشت
خود گرفتم که از سگان بترم	مکن از حلقه سگان بدرم
که چو سگ همچو پر شر و شینم	بر درت باسط الذراعینم

(همان: 8)

بنده جامی، که سگ ایشانست	همچو ایشان ز وفا کیشانست
در کمند تو فتاده است، به بند	خالی از داغ سگانش میسند

(همان: 496)

اگرچه متکلمان عقیده داشته‌اند که حیوانات هم به جبران رنج‌هایی که متحمل شده‌اند، در آخرت به آسایش می‌رسند و حیوانات مودی مکافات می‌شوند (ریتز، 1374، ج 1: 497) اما در عرفان همه موجودات جلوه حق‌اند، هر نوع آزاری به حیوانات منع شده است و عارف نباید خود را بالاتر از حیوانات تصور کند و هنگامی که معشوق طوسی به سگی سنگ می‌زند، به او گفته می‌شود که «آیا او با تو یک قالب نیست؟ پس چرا او را از خویشتن کمتر می‌داری؟» (عطار، 1384: 45) اهل فتوت که در برابر حیوانات هم مهمان‌نوازی می‌کردند از احتیاجات حیوانات آگاهی داشتند و آن‌ها را بهتر از انسان‌های حقیر به شمار می‌آوردند:

سگ پی لقمه چو دم جنباند	عافل آن را نه تواضع خواند
بهتر از سبلیت آن کس دم سگ	که بر و بهر طمع جنبد رگ

(جامی، 1385: 544)

سگ را تمثیل نامردمی هم آورده‌اند:

ز مردم سگ، ز سگ مردم نزاید	ز گندم جو، ز جو گندم نیاید
----------------------------	----------------------------

(همان: 964)

سگ نماد پستی، خواری و دنباله‌روی کورکورانه و درندگی است و جامی ترکیب‌هایی چون «سگ منشان»، «سگ دنباله‌کش»، «سگ درنده» و «سگ دیوانه» به کار برده است.

پیش آن دم که همچو سگ میری در ره ظلم تیز تک میری
آدمی گرد و از سگی باز آی با صفات فرشته دمساز آی
(همان: 94)

در کف قهر حق من آن چوبم که به سگ سیرتان رسد کوبم
(همان: 38)

جامی در حکایتی نفس را به سگی مانند دانسته و از زبان راهبی که در غاری مسکن گرفته و به شخصی که از او می‌خواهد به شهر بازگردد، می‌گوید:

گفت: دارم کشیده تنگ به بر سگی خویش از پلنگ بتر
نامعلم سگی که روز شکار کند از بهر خویش ورزش کار
خورد این سگ به کوه زخم پلنگ به که آرد به زخم خلق آهنگ
نیست اندر اصول دین داری هیچ بدتر ز مردم آزاری
(همان: 101)

جامی «جغد» را تمثیل شومی و پستی و ساکن ویرانه به شمار می‌آورد و انسان‌های وابسته به دنیا چون جغد هستند:

جغد نازد به کنج ویرانه که پذیرد ز قصر شه خانه
(همان: 50)

جغد مسکین نشسته پهلوی باز چون از آنجا دهندش پرواز
باز سازد ز قصر شه خانه جغد پرد به کنج ویرانه
(همان: 19)

چرا زان آشیان بیگانه گشتی چو دونان جغد این ویرانه گشتی
(همان: 580)

جامی در حکایات و آموزه‌های مثنوی خود همچنین به شیر، گاو، گرگ، میش، مگس، خوک، عنکبوت، طوطی، بلبل، کلاغ، طاووس، مورچه، مار، فاخته، خرس، بوم، بوقلمون، برّه، نهنگ، زنبور، شاهباز، اژدها، پلنگ، قمری و کبک اشاره نموده و آن‌ها به طور نمادین در بیان نکته‌های تعلیمی و اخلاقی و عرفانی نام برده است.

116 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

در موارد متعددی به دفاع از حقوق حیوانات و احترام به آن‌ها می‌پردازد. در ماجرای یکی از خسروان که می‌خواهد مرید پیری عارف گردد و او نمی‌پذیرد، علت را شکار حیوانات بیان می‌کند که نشانه ستمگری انسان است. یک روز که آن خسرو با چند شکار یعنی مرغابی و باز به خانه آن پیر عارف می‌رود، پاسخ می‌شنود که:

نیروی بازوی باز اندازت باشد از دست ستم پردازت
(همان: 489)

گاهی از تمثیل حیوانات یاری می‌گیرد و حتی مسائل و مشکلات اجتماعی و سیاسی را نیز مطرح می‌نماید و نشان می‌دهد که این عارفان و شاعران در متن جامعه حضور داشته و به جنبه‌های مختلف آن احاطه داشته‌اند:

وای شبانی که کند کارِ گرگ	همچو سگِ زرد شود یارِ گرگ
بره کند باز ز پستانِ میش	تا دَرَدش گرگ به دندانِ خویش

(همان: 424)

گر شبان پاس ندارد رمه را	گرگ از پای درآرد همه را
باغبان گر نزند بانگ به باغ	قرص انجیر شود نان کلاغ

(همان: 562)

جنبه‌های اساطیری این حیوانات بیشتر ریشه در اسطوره‌های پیش از اسلام و زرتشتی دارد. (دوستخواه، 1384: 452) و یا به آیین مهری می‌رسد. (کزازی، 1368: 81) جنبه‌های توتمی که در نام‌های دیگر هم بجا مانده است، (رجبی، 1380: 422) رابطه مستحکمی با اوضاع جغرافیایی و شرایط محیطی نیز دارد. (بهار، 1376: 129) نماد شناسی آن‌ها باید با استناد به جنبه‌های اساطیری و توتمی ریشه‌یابی گردد. (ر.ک: آموزگار، 1374: 51). جامی در دیگر آثار خود نیز از تمثیل حیوانات استفاده نموده است مانند دیوان که در مدح پیامبر اکرم (ص) آورده:

بر لب افتاده زبان گرگین سگی‌ام تشنه جان آرزومند نمی از بحر احسان توام
(جامی، 1380: 738)

داده بود او گرگ را خوی شبانان دور نیست گر کند اندیشه گرگی شبان زین واقعه
(همان: 733)

لاله راغ وی از باران صفوت در نمو آهوی دشت وی از ریحان حیرت در چرا
(همان: 15)

نتیجه‌گیری

جامی، عارفی شاعر است که بر مبنای جهان‌بینی عرفانی به حیوانات نگریسته و در ضمن متون نظم و نثر خود به مبنای اسطوره‌ای و توتمی در حکایات حیوانات اشاره دارد. در حوزه تمثیل هم از حکایت حیوانات استفاده نموده و هم از تمثیل‌های نمادین بهره‌گرفته که برخی از آنها در منابع قدیمی سابقه دارد و برخی نیز از ابتکارهای جامی به شمار می‌آید. هفت اورنگ تحت تأثیر محیط طبیعی و فرهنگ عمیق خراسان بزرگ سروده شده است و تعالیم عرفانی در آن جایگاه مرکزی دارد. چون در عرفان اسلامی همه ذرات هستی‌آینه جمال الهی هستند و همه موجودات آگاهانه در حال تسبیح خداوند بوده و به سوی او در حرکتند، عارف به حیوانات نیز با مهر و عشق می‌نگرد و نور الهی را در آنها جستجو می‌کند. در عین حال برای تعلیم و آموزش از فرهنگ عصر خود بهره‌گرفته و از عقاید عمومی برای بیان معانی معنوی بهره می‌گیرد. جامی بیش از همه از تمثیل پرندگان استفاده کرده که حکایت از اهتمام او به سیر و سلوک عرفانی دارد و سالک را چون پرنده‌ای مشتاق پرواز به سوی معبود می‌داند.

118 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

کتاب نامه

قرآن کریم

ابوالبقاء، ایوب بن موسی. 1394. *الکلیات. معجم فی المصطلحات و الفروق اللغویه*. دمشق: دارالکتاب.

انوری، حسن. 1382. *فرهنگ فشرده سخن*. تهران: سخن.

آموزگار، ژاله. 1374. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.

بهار، مهرداد. 1376. *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگاه.

_____، _____. 1380. *بند هشن*. تهران: توس.

جامی، نورالدین عبدالرحمان. 1385. *مثنوی هفت اورنگ*. تصحیح مرتضی مدرس گیلانی. تهران: اهورا.

_____، _____. 1380. *دیوان جامی*. تصحیح محمد روشن. تهران: نگاه.

جرجانی، عبدالقاهر. 1954. *اسرار البلاغه*. تصحیح هلموت ریتر. استانبول: العلمیه.

دوستخواه، جلیل. 1384. *اوستا*. تهران: مروارید.

رجبی، پرویز. 1380. *هزاره های گم شده*. تهران: توس.

ریتر، هلموت. 1374. *دریای جان*. ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبردی. تهران: الهدی.

طریحی، فخرالدین بن محمد. 1362. *مجمع البحرین*. تهران: حسینی.

عطارنیشابوری، فریدالدین. 1383. *منطق الطیر*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

_____، _____. 1384. *الهی نامه*. تصحیح فؤاد روحانی. تهران: زوآر.

فتوحی رودمعجنی، محمود. 1385. *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.

کزازی، میرجلال الدین. 1368. *از گونه ای دیگر*. تهران: مرکز.

Abrams, M.H. 1999, *A glossary of literary Terms*, Heinle Heinle.

Batson, Beatrice. 1988, *The pilgrim's Progress By John Bunyan*. London, Macmillan.

Macqeen, John. 1978. *Allegory*, London, Methuen Co.